



نگاه

پژوهشگاه علوم و معارف انقلاب اسلامی

آیت‌الله سید مجتبی خامنه‌ای: بیگانگانی که از هزاران کیلومتر دورتر، طمع کارانه در خلیج فارس شرارت می‌کنند، جایی در آن ندارند مگر در قعر آب‌هایش. بخشی از پیام معظم له به مناسبت روز ملی خلیج فارس، ۱۱ اردیبهشت ۱۴۰۵

شماره نوزدهم، ۲۸ مرداد ۱۴۰۵

کالبدشکافی انتقادی گفتمان اصلاح طلبی؛ به بهانه مواضع اخیر سید محمد خاتمی

جستاری برگرفته از مباحثه‌ای جمعی در پژوهشگاه

درک پویایی راهبردی جامعه ایران، مستلزم عبور از لایه‌های سطحی سیاست زده و ورود به ساحت تحلیل‌های عمیق جامعه‌شناختی است. پدیده «جامعه پرسشگرا»، برخلاف تلقی جریان‌های مصلحت‌گرا که آن را نشانه بن بست می‌پندارند، بازتابی از حیات عقلانی و پویایی درونی یک اجتماع پس از انقلاب است. تفاوت بنیادین میان یک «جامعه پویا» و «جامعه بسته» در همین جسارت پرسشگری نهفته است؛ چرا که در جوامع استبدادی یا مستعمره، ایستایی فکری با پاسخ‌های کلیشه‌ای و مرجعیت‌های صلب (نظیر کتب مرجع دهه‌های گذشته که دیگر توان پاسخگویی به مسائل نوپدید را ندارند) پوشانده می‌شود.

جامعه پساانقلابی ایران، به دلیل هویت آرمان‌خواه خود، مدام در حال زایش مسئله است. اما در این میان، وظیفه نخبگان فراتر از پاسخ‌گویی صرف، اعمال «صیانت علمی» برای تمایز بخشیدن میان مسائل حقیقی و مسائل کاذب است. صیانت علمی نه یک عمل انتزاعی، بلکه به معنای ورزیده کردن افکار عمومی و قوی‌سازی ادراکی جامعه است تا فضا برای طرح پرسش‌های غیرواقعی که تنها با هدف تشویش اذهان عمومی تولید می‌شوند، «سخت» و پرهزینه گردد. این مواجهه، مسئولیت نخبگانی را از واکنش انفعالی به سمت هدایتگری فکری سوق می‌دهد.

با این حال، آسیب‌شناسی جریان مدعی اصلاح طلبی نشان می‌دهد که این جریان به جای هدایتگری، به نوعی سیاست‌ورزی «نظرسنجی‌محور» و «هویت‌مبته بر غرولند» دچار شده است. برای این جریان، نقد نه ابزاری برای تکامل، بلکه بخشی از کالبد هویتی است؛ به طوری که گویی موجودیت سیاسی آن‌ها در گرو «غرولند دائمی» تعریف می‌شود (من غر می‌زنم، پس هستم). این رویکرد انفعالی موجب شده تا نقش «آوانگارد» و پیشرو بودن جای خود را به دنباله‌روی از ذائقه عمومی و نوسانات رسانه‌ای بدهد. پیامد مستقیم زوال مرجعیت فکری در این احزاب، پناه بردن به «اجاره کردن چهره‌های رسانه‌ای» و استفاده از سلبریتی‌ها به عنوان «(دالان انتقال پیام)» است تا خلأ عمیق فکری خود را پشت زرق و برق‌های مجازی پنهان کنند. در چنین اتمسفری، سیاست‌مدار از جایگاه تبیین‌گر استراتژیک به یک «گزارشگر رسانه‌ای» تنزل می‌یابد که تنها وظیفه‌اش بازتولید چهره خود در بزنگاه‌های انتخاباتی از طریق موج سواری بر احساسات است.

این انحطاط تحلیلی در نقد دوگانه «صلح شرافتمندانه» و «مقاومت راهبردی»

به اوج می‌رسد. جریانی که «صلح را به مثابه خیر برتر» و جنگ را شر مطلق می‌انگارد، آگاهانه تفاوت میان «تجاوز» و «دفاع» را نادیده می‌گیرد. بازخوانی تجربه‌های اخیر نشان می‌دهد که گره زدن معیشت ملت به تفاهم‌نامه‌های بین‌المللی که در آن‌ها مفادی مضحک (نظیر تعهد به عدم حمله نظامی در حالی که طرف مقابل اساساً متجاوز اصلی است) گنجانده شده، نه خرد دیپلماتیک بلکه یک خطای محاسباتی فاحش است. وارونه‌نمایی امتیازات ناچیز، همچون وعده‌های واهی ۳۰۰ میلیارد دلاری یا اسقاطیه‌های ناچیز وزارت خزانه‌داری آمریکا، و بازنمایی آن‌ها به عنوان «فتوحات عظیم»، تنها برای توجیه عقب‌نشینی‌های راهبردی صورت می‌گیرد.

واقعیت عینی تاریخ ثابت کرده است که صلح پایدار نه از مسیر التماس دیپلماتیک و «فشار علیه راهبردی بسته نگاه داشتن تنگه»، بلکه از طریق افزایش «تاب‌آوری داخلی» و اتخاذ «رویکرد تهاجمی» در دفاع از منافع ملی حاصل می‌شود. مقاومت، ضامن صلح است؛ چرا که دشمن تنها زمانی به صلح تن می‌دهد که هزینه تعرض را فراتر از حد توان خود ببیند.

پیچیده‌ترین لایه رفتارشناسی این جریان، در پارادوکس «اپوزیسیون در قدرت» نهفته است؛ پدیده‌ای که بیانگر وجود نوعی «نفاق سیاسی» بوده و مختص جوامع دینی است. گذشته این جریان نشان می‌دهد با اشغال همزمان مناصب حاکمیتی و ایفای نقش منتقد ساختار، شش هدف راهبردی را دنبال می‌کرد: ۱. انحصارگری در فضای انتقادی برای ممانعت از شکل‌گیری نقد واقعی؛ ۲. فرار از پاسخگویی بابت کارنامه‌های اجرایی ضعیف (علیرغم در اختیار داشتن صدها میلیارد دلار درآمد ارزی در دوران مسئولیت)؛ ۳. مسدود کردن راه تنفس منتقدان اصیل؛ ۴. فریب نسل جوان با ژست‌های اعتراضی؛ ۵. پروژه‌بگیری فکری به جای ایمان به متن و آرمان؛ ۶. موج سواری برگسست‌های اجتماعی. در این پارادایم، مواضع سیاسی نه از سر اعتقاد، بلکه به مثابه پروژه‌هایی برای «روز مبادا» تعریف می‌شوند تا با ایجاد خط خون کاذب میان مردم و حاکمیت، بقای سیاسی خود را تضمین کنند.

این رفتار، به تدریج منجر به یک بحران عمیق در استمرار این گفتمان شده است. امروز این جریان با پدیده «ابتر بودن فکری»

❖ دیپلماسی عقلانی یعنی تنگه رو محکم بگیر

دشمن آمریکایی بدنبال شکست در جنگ ظالمانه‌ای که بر ملت ایران اسلامی تحمیل کرده است به محاصره کامل دریایی ایران رو آورده است. ایران هم مقتدرانه و کوبنده تنگه هرمز را مسدود کرده است. اما در این میان هم دستگاه دیپلماسی ایران با کشور عمان وارد مذاکره مفصل برای مدیریت مشترک خط عبور و مرور کشتی‌ها از تنگه هرمز شده است. لذا این اقدام دستگاه دیپلماسی ایران موجب طرح پرسش‌هایی شده که عقلانی بودن این اقدام را مورد تردید قرار می‌دهد.

اول آنکه مذاکره با عمان موجب خنثی‌سازی راهبرد بحق انسداد تنگه هرمز است. وقتی معبری برای رفت و آمد کشتی‌ها ایجاد شود عملاً حربه بسته نگه داشتن تنگه در مقابل حصر دریایی را از دست می‌دهیم.

دوم آنکه این ابهام شکل می‌گیرد که گویی دستگاه دیپلماسی درکی از وضعیت جنگی ندارد. اگر چنین درکی در میان بود هیچگاه وارد مذاکره‌ای که مربوط به وضعیت عادی و غیر جنگی است نمی‌شدیم.

سوم آنکه اکنون اولویت با کدام اقدام دیپلماسی است. آیا باید اولویت دستگاه دیپلماسی رفع محاصره باشد یا اولویت با مذاکره با عمان برای ایجاد معبر در شرایط جنگی است؟ تردیدی نیست که باید اولویت دستگاه دیپلماسی رفع حصر دریایی باشد. وقتی در حصر دریایی بسر می‌بریم ایجاد معبر در تنگه چه سودی برای ایران دارد. به گفته فرماندهان و ملت تنگه هرمز یا باید برای همه باز بماند و یا نباید برای هیچ کس باز باشد.

چهارم آنکه هرگونه تفاهم‌نامه‌ای دستاویز حقوقی موجهی برای دشمن می‌شود. در نتیجه دست فرماندهی جنگ ایران برای رفع حصر دریایی بسته می‌شود.

براساس این چهار دلیل و دلایل دیگر به نظر نمی‌رسد که دیپلماسی مذاکره با عمان در وضعیت جنگی کنونی که شامل حصر ظالمانه دریایی و انسداد بحق تنگه هرمز می‌شود، چندان معقول باشد.

دیپلماسی عقلانی هرگونه کنش‌گری سیاسی در عرصه بین‌المللی است که مبتنی بر مصالح و منافع و اولویت‌های ملی و صیانت از حقوق جامعه باشد. بر این اساس، دیپلماسی عقلانی در نبرد هرمز عبارت از تنگه را محکم گرفتن است و نگذاشتن زحمات شبانه‌روزی میدان (رزمندگان اسلام) و خیابان (پشتیبانی ملت) برباد رود. انشاءالله



این گفتمان شده است. امروز این جریان با پدیده «اِتر بودن فکری» و «مرگ بیولوژیک و ایدئولوژیک» دست‌به‌گریبان است. مشاهدات میدانی در دانشگاه‌ها گواهی می‌دهد که بدنه جوان و نخبگانی دیگر پیوندی با دال‌های تهی و تکراری دهه هفتاد ندارند. این جریان، جریانی است که «فرزندانش» به ضدیت با ریشه‌های آن برخاسته‌اند و دچار یک انقطاع نسبی بازگشت‌ناپذیر شده است. تقابل جاری در فضای سیاسی ایران، تقابل میان «نسل جدید انقلابی» (که دارای رؤیا، آرمان و منطق ایجابی برای آینده است) و «نسل پیر و ایستای اصلاح‌طلبی» است که تنها هنرش تحریک گسست‌ها و «خلق کاذب توده» در آستانه انتخابات است.

انسداد معرفتی این جریان مانع از زایش فکری شده و آن‌ها را به جای مانده‌ای از تاریخ بدل کرده است که تنها با ابزار «نفاق» و «ترس افکنی از رقیب» به حیات خود ادامه می‌دهند. در نهایت، عبور از این فضای غبارآلود مستلزم گذار از «واکنش سریع» به «تبیین ایجابی» و تهاجم فکری است. وظیفه نهادهای پژوهشی و راهبردی، تولید ادبیات اصیل و ایجابی است تا جامعه را در برابر «پروژه‌بگیران فکری» مصونیت ببخشد. نباید اجازه داد منطق سازش‌کارانه که حتی «نقض عهد طرف مقابل» را توجیه می‌کند، بر مقدرات فکری کشور حاکم شود. برتری منطق اسلام سیاسی و توانمندی آن در به زانو درآوردن قدرت‌های جهانی، واقعیتی است که باید با ادبیاتی نو و متناسب با چالش‌های معاصر تبیین گردد. جهاد تبیین در این تراز، یعنی پایان دادن به هژمونی پرسش‌های کاذب و جایگزینی آن با تولید محتوای حکیمانه که مسیر اصلی رسیدن به عزت، رفاه و پیشرفت واقعی را بر مدار مقاومت و حکمت سیاسی ترسیم می‌کند.



دفتر خطابه و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای قدس سره

